

هو

۱۲۱

پرسش و پاسخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

دویمت و هشتم

بهار ۱۳۹۴

## فهرست

جزوه دویست و هشتم - پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات  
حضرت آقایی حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)

عنوان	صفحه
آیا در مورد مراسم جلسه‌ی تشرّف می‌توانیم با دیگران صحبت کنیم؟	۷
بعضی‌ها به من نامه می‌نویسند: مثلاً یک سال است درویش شدم، هیچ طوری نشده.	۹
اینکه در مجلس دوست داریم دیده شویم و خودمان را نشان بدهیم، الهی است یا الهام شیطانی؟	۱۲
چگونه بر موانعی که در زندگی داریم، غلبه کنیم؟ تا چه اندازه‌ای باید عزاداری کنیم و آیا بعد از اتمام محرّم و صفر لازم است که اوّل ربیع‌الاول را جشن بگیریم؟	۲۱
به کسانی که می‌گویند وحی به پیغمبر چطوری بوده، اینها خرافات است، چه باید بگوییم؟	۲۵
بیعت چیست؟ بیعت الهی با بیعت حکومتی چه تفاوتی دارد؟ آیا بیعتی که در راه خدا بسته می‌شود را می‌توان فسخ کرد؟	۳۰

- ۳۴ ..... لطفاً در مورد تحجّر و زیان های آن توضیحاتی بفرمایید.
- ۴۰ ..... سؤالی راجع به تفسیر یک آیه ی قرآن شده است .
- ۴۲ ..... فعلیت اخیره ی شئ به چه معنایی است ؟
- ۵۰ ..... **فهرست جزوات قبل**

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمائید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمائید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمائید. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمائید.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

آیا در مورد مراسم جلسہ‌ی تشرف می‌توانیم با دیگران صحبت کنیم؟  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

مشایخ که طالبین را قبول می‌کنند و به نمایندگی من بیعت می‌گیرند، همه‌شان در جلسہ‌ی تشرف این حرف را خواهند گفت و گفته‌اند ولی آن کسی که می‌گوید: اول جلسہ نفهمیدم، معلوم می‌شود حواسش در آنجا نبوده. لاقلاً در آن لحظه، لحظه‌ی حساس زندگی‌اش که به زندگی آن دنیایش هم مربوط است، باید حواسش را جمع کند، وظایف خودش را متوجه بشود. حالا دقت نکرده، مثل همه‌ی چیزها ولی این را بدانید که تمام گفتار و رفتار آن مجلس تشرف، اسراری که می‌گویند، نباید بگویید. اسرار نیست، فلان کس نوشته، خیلی شقاوت به خرج داده، بله! ولی نباید گفته بشود. حتی دو تا درویش که هر دو درویش هستند و می‌دانند، این مراسم را طی کردند، آن دو نفر درویش هم نباید با هم، راجع به این مسأله صحبت کنند چون در واقع بیعت، تشرف، قدم گذاشتن از این مرحله است به آن مرحله‌ی دیگر و در واقع این مرحله‌ی فعلی یعنی دنیایی را رد می‌کند، قدم به جای دیگر می‌گذارد، بنابراین به هیچ‌وجه نباید گفته بشود. حالا خودتان فکر کنید، آن داستان مشهور زمان (به نظرم) ذوالنون مصری که یکی از

عرفای بزرگ بود که یک مریدی می‌خواست بیعت کند و مرتب تکرار می‌کرد، فرموده بودند: حفظ سرّ ما، حفظ اسرار ما خیلی مشکل است، شیطان خیلی وسوسه می‌کند. گفته بود هر چه مشکل باشد، من قبول دارم. مدّت زیادی می‌رفت ولی مع‌ذک در آن مدّت زیاد، یک روز بالاخره آمد، یک صندوق، یک جعبه‌ی دربسته‌ای (قفل نه، ولی دربسته) به او دادند، گفتند این را ببر آن طرف رود نیل و در آنجا فلان کس هست، این جعبه را به او برسان. این قبول کرد و جعبه را گرفت ولی تا فردا که می‌خواست برود، هر لحظه وسوسه می‌کرد که در این جعبه چه هست که همینطور دربسته به من دادند؟ تا بالاخره از نیل که رد شد، بالاخره اینقدر وسوسه قوی شد که گفت درش را باز کنم، ببینم چیست؟ تا درش را باز کرد، یک گنجشکی از توی آن پرید و رفت. فهمید که همان گنجشک سرّش بوده. خجالت کشید برگشت پیش ذالنون، مرشد بزرگ و این شرح را داد، گفت: در صندوق را باز کردم آن پرید، دیگر من آنجا نرفتم. به او گفتند تو که یک گنجشک را نمی‌توانی نگه‌داری، گنجینه‌ی الهی و اسرار الهی را می‌خواهی نگه‌داری؟! توجّه کنید خودتان مصداق و اجراکننده‌ی یک چنین جریانی نباشید، ان‌شاءالله.

بعضی با به من نامه می نویسند: مثلاً یک سال است درویش شدم، بیج طوری نشده.<sup>۱</sup>  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

اولاً اگر تو بعد از یک سال درویش شدی، من بعد از چهل سال (چهل نه، بیشتر) من هم هنوز چیزی نشدم. حالا می خواهیم ان شاء الله بهتر بشویم، همه مان، هم من و هم شما. به علاوه، دم، در کشید. داد و بیداد نکنید، نه به داد و بیداد اینطوری، آن را که هر چه می گویم، گوش نمی دهید ولی داد و بیداد درونی. هر چه خداوند می دهد، «گر همه سنگ و گر همه چوب است» قبول کنید. این مهمترین مرحله ی سلوک است، مهمترین شرط سلوک است که همیشه هم باید باشد، در تمام مراحل دیگر سلوک این شرط باید باشد یعنی با رضایت کامل از خداوند به جایی برسید که آن آیه ای که در دو یا سه جا هست، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ<sup>۲</sup> خداوند از آنها راضی است و آنها هم از خداوند راضی هستند. این شرط دوّمش خیلی مهم است یعنی آنها هم از خداوند راضی باشند یعنی شکرگزار باشند. البته ناراضی یا راضی باشند، نه اینکه ناشکری کنند یعنی واقعاً از صمیم قلب اگر نان خالی هم می خورند، از صمیم قلب از خداوند راضی باشند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۳۰/۸/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۹ / سوره توبه، آیه ۱۰۰ / سوره مجادله، آیه ۲۲ / سوره بینه، آیه ۸.

این مرحله، این حالت که در تمام مراحل سلوک باید باشد، خیلی مسأله‌ی مهمی است. در واقع مرحله‌ی خاصی نیست، غیر از مرحله‌هایی است که هر کدام جداست. ما می‌گوییم «مسأله‌ی حیرت». مرحله‌ی حیرت واقعاً خودش دچار حیرت است و نمی‌داند چیست؟ بر این ایراد می‌گیرد. مرحله‌ی حیرت حالا چه مرحله‌ی اول است، چه آخر. البته مرحله‌ی حیرت شاید در آخر هم باشد، یک کسانی همین کارها را کردند بعد نمی‌فهمند چه شد؟ چطور شد؟ دچار حیرت می‌شوند، نه! به این کاری نداریم ما همینقدر هم که حرف می‌زنیم، زیادی است. باید بدون حرف اینها را فهمید.

حرف و گفت و صوت را بر هم زنم

تا که به این هر سه با تو دم زنم

به هر جهت در مراحل سلوک، همه‌ی این مباحثی که راجع به حالات فقری، درویشی هست، اینها در واقع به کتاب در نمی‌آید و الا هفتصد، هشتصد یا هزار کتاب نوشتند که راجع به همین مراحل هست، نه! اینها به حال درمی‌آید. برای بسیاری از این حالات حتی جوک هم تهیه کردند، مثلاً می‌گویند از او پرسید که وقتی می‌نویسند «قیمه»، قیمه‌ی خوراکی، قیمه با «قاف» درست است یا با «غین»؟ گفت با هیچ کدام، با یک خرده گوشت و روغن. حالا حالات درویشی هم همینطوری است. همه‌ی این کتاب‌ها را

بیندازیم ولی به حالات خودتان توجه کامل داشته باشید.  
به یاد کسی که گفته بود که این سفره‌ی حضرت آقا را که نه  
خدا و نه پیغمبرش، نمی‌توانند دنباله‌اش بیاورند، مگر حضرت  
عباس کاری بکند.

اینکه در مجلس دوست داریم دیده شویم و خودمان را نشان بدیم، الهی است یا الهام شیطانی؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

انسان حس می‌کند که دو وظیفه را خداوند برای او مقرر کرده، فکر نمی‌کند که اینها وظیفه‌ی الهی است ولی می‌گوید من این دو کار را می‌کنم. یکی حفظ شخص، یکی حفظ ذات یعنی خودش را از خطرات حفظ کند و یکی هم حفظ نوع یعنی نوع انسان را، نوع بشر را در جهان حفظ کند که البته این دو از لوازم حیات است، از لوازم زندگی است یعنی تمام جانداران این دو حس را دارند.

اما حفظ نوع و حفظ شخص تا یک حدی قابل تربیت هم هست کما اینکه در حفظ ذات کسی می‌خواهد جانش را حفظ کند، پس چرا در جنگ می‌رود شهید می‌شود؟ چرا از شهید اینقدر تعریف می‌کنند؟ و حال آنکه حفظ ذات مستلزم این است که جان خودش را حفظ کند. برای اینکه یک هدف بالاتری در آن هست، حالا آن بحث مفصل‌تر است، کنار بگذاریم. منتها حفظ ذات اگر تربیت نشود، تبدیل به خودخواهی می‌شود، خودپرستی. اینقدر که از خودپرستی، خودخواهی مذمت می‌کنیم، خود این هم موهبتی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۰/۳. ش. ۱.

است که خدا داده، منتها ما آن را فاسد کردیم و جنبه‌های فساد آن از گوشه و کنار جلوه می‌کند. علامت آن هم این است که انسان خودش را خیلی بیشتر از دیگران می‌خواهد. جواب این سؤالی که شده این است که در مجالس تو ولو کم باشی و نباشی ولی می‌خواهی خودت را نشان بدهی که یعنی هستم. این جلوه‌های غلط خودخواهی است و به همین حساب هم حتی تربیت الهی، تربیتی که خدا می‌کند، در تمام جهات توجّه دارد. برای این است که گفتند کسی جای خاص برای خودش نداشته باشد و حال آنکه متأسفانه الان اینطور نیست. قدیم می‌گفتند وقتی وارد مجلس می‌شوید، هر جا جا هست بنشینید ولی من خودم می‌خواهم این کار را بکنم، شما به من راه نمی‌دهید. مجلس مردانه همینطور. می‌خواهم این کار را بکنم به من راه نمی‌دهند، ناچار هستم بروم آنجا بنشینم ولی قبل از این، آنهایی که با من آشنا بودند و دیدند، من الحمدلله اینطور نبودم یعنی وقتی می‌آمدم مجلس، هر مجلسی هر جا، جا بود همان جا می‌نشستم. یا غیر از این کسالت که من نمی‌توانم بنشینم، اگر بنشینم بعد از پنج دقیقه، ده دقیقه می‌نشینم ولی بعد چنان پایم درد می‌گیرد که دیگر نمی‌توانم بنشینم. بنابراین من باز هم به خاطر دیگران است که اینجا می‌نشینم و الا این صندلی را نگذارید، برای من چه فرقی دارد؟

همان دم در می‌نشینم. این هم ببخشید، اینها تعریف از خودم نیست. البته هر کسی یک خوبی دارد، هزار بدی دارد. من این خوبی را دارم، هزار بدی دیگر هم دارم. این به‌عنوان تعریف از خودم نیست، به‌عنوان نمونه، به‌عنوان آزمایشگاه است. به کسی که اینطور گفت، گفتم که حالا یک چند وقتی سعی کن که به‌عکس اینکه تا حالا اینطور نبوده و دلت می‌خواهد که ببینند که در مجلس هستی، در مجلس باش و سعی کن تو را نبینند، البته این جلوه همه جا هست. یک مسأله هست که اشتباه نشود چون مسائل انسانی، خیلی دقیق است، با جزئی اختلافی. مثلاً همین که الان من گفتم ولی بسته به آن شخص هر کسی به نیت خودش نگاه کند. این نیت خودش است که به او رنگ می‌دهد. از لحاظ جامعه هر کسی خودش حساب می‌کند ولی از لحاظ معنا، خداوند به نیت نگاه می‌کند که به چه نیت این کار را می‌کنید.

شاید یکی از محاسن، یکی از فوایدی که بعضی مسلمین آن اول بردند، مسأله‌ی تغییر قبله است. یک مسجدی هم در مدینه هست که «مسجد ذوقبلتین» می‌گویند یعنی مجلسی بود آمدند به نماز، پشت سر پیغمبر رو به بیت المقدس، اول قبله به آن طرف بود. وسط نماز وحی الهی آمد، آن فرشته‌ی مأمور، پیغمبر را از این قبله، رو به کعبه گرداند. وسط نماز رو به یک طرف نماز

می خوانند، یک مرتبه برگشتند رو به طرف دیگر. در آنجا آنهایی که جلو بودند، عقب افتادند. هر کس که جلو بود، عقب افتاد. آنهایی که به اصطلاح خودشان، محترم تر و جلو بودند، عقب افتادند. یکی از فواید آن شاید این بود که ببینیم، جلو و عقب ندارد، به خصوص در نماز، در راه به خدا. همه ی اینها، همه ی این تربیت های عرفانی و تربیت های معنوی، اخلاقی به نیت برمی گردد. بنابراین نیت را خوب کنید، نیت را خالص کنید، دیگر از چیزی نگران نباشید. فرض کنید یک نفر هست خودش بیخودی جنگ و دعوا می کند، از بین هم می رود. یک نفر دیگر هم هست که وقتی فرض کنید به جایی مثل کربلا بیاید، می بیند که اینطوری است، شمشیر برمی دارد خودش هم به دعوا می اندازد. این هر دو نفر کارشان یکطور است، آن یکی کارش جهنم است، این یکی کارش بهشت است چون خداوند جهنم و بهشت را روی نیت درست کرده. دنیا نه! دنیا به هر دو ممکن است، یک طور نگاه کند.

و اما اینکه مثلاً می گوید: من نمی دانم این الهی است یا الهام شیطانی است؟ اگر هنوز نفهمیدی که فرق شیطان و ملک، فرشته چیست، ولش کن. در همین ندانستن بمان، بهتر است. درویش آنچه می کند، الهی است اگر درویش باشد. اگر نیتش خالص باشد الهی است، اگر نیتش خودنمایی نباشد که همه او را ببینند، الهی

است. برای اینکه خودتان را امتحان کنید، یک چند وقتی آنکه خیلی علاقه مند است که دیده بشود، یک جای دیگر بگیرد، یک کارهای دیگری بکند تا ببیند خودش چقدر توجّه دارد خیلی اوقات بسیاری کارهایی که می‌کنید، همان وقت مطالعه کنید که این چیست؟ چرا این کار را می‌کنید و باعث آن چیست؟ اگر باعث آن را الهی دیدید، این کار را یکی، دو بار بطور ارادی بکنید ولی بعد خودبه خود همینطور می‌شود.

بعضی‌ها که دیدید می‌گویند، قیافه‌ی جالبی، به قولی نورانی دارد و انسان را جذب می‌کند. بعضی‌ها به عکس، نه اینکه قیافه‌اش ممکن است با بهترین قیافه‌هایی که تبلیغاتی است، برابری کند، نه! اینها در اعمال آدم جلوه می‌کند، بدون اینکه انسان خودش بداند ولی در اعمالش جلوه می‌کند. منتها این نیست که الان یک کار خوبی بکنید، فکر کنید همین اوّل، دیگر قیافه‌تان نورانی شد، نه! عادت بکنید که کار خوب جزء فطرتان بشود. در آن صورت تمام اعمال‌تان، چهره‌تان، همه چیزها نورانی می‌شود.

چگونه بر موانعی که در زندگی داریم، غلبه کنیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

باید به مقدراتی که خداوند آفریده و در جلوی راه ما می‌گذارد، توجه کنیم و به آن یک نحوه احترامی قائل باشیم. البته این مانع‌ها مثل مانعی که خدا عمداً آفریده، نیست. الان در مسابقات دو در میدان‌های ورزشی می‌بینیم. یک مسابقه‌ی دو هست که می‌دوند، یک مسابقه‌ای هست به نام دوی با مانع یعنی هر چند قدم که می‌روند، یک چوب جلوی‌شان هست که نمی‌توانند، باید از این چوب بپرند، مانع را مرتفع کنند. به مانع نباید بی‌احترامی کنند یعنی اگر دیدند یک چوبی جلوی‌شان هست، نباید عصبانی بشوند با تبریا چاقویی که در جیب‌شان هست، آن مانع را از بین ببرند. باید با کمال احترام از آن رد بشوند، بگویند تو مانع، در امان خدا باش ما رفتیم. همینطور در سرنوشت زندگی ما، نمی‌شود گفت چون خداوند خواسته است که من مریض بشوم، پس مریض باشم، نه! البته در بعضی مواقع، بعضی اشخاص، آنکه مقامات بالایی رفته که اصلاً توجه به تن ندارد، شاید چنین چیزی بگوید، چنین فکری بکند ولی در حدّ ما

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۰/۵/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

نیست. ما تا به مانع رسیدیم، از چوبی که گذاشتند، باید بپریم آن طرف و برویم، تا به مانع دومی برسیم. به هر مانع که رسیدیم، همین کار را باید بکنیم. برای اینکه این مانع، این روش موجب نشود که ما فکر کنیم، مقاومت در برابر امر خداست، نه! خداوندی که من را آفریده و آن چوب را برای مانع گذاشته، به ما هم یاد داده که از چوب و مانع بپریم، به ما یاد داده که مانع را آهسته کنار بگذاریم، خودمان رد بشویم. برای اینکه خودبه خود ما به سمت جلو برویم، یک فطرتی در خود انسان آفریده. انسان می‌خواهد که از تمام ناراحتی‌ها خودش را خلاص کند. انسان می‌خواهد که از همه‌ی موانعی که در زندگی معمولی او هست، بطور فطری رد بشود.

بنابراین بطور فطری وقتی این مسابقه‌ی دو به یک چوبی، به یک مانعی رسید، از روی آن می‌پرد. ما هم بطور طبیعی وقتی بیمار هستیم و کسالتی داریم، می‌خواهیم سلامت باشیم. این خواستن را هم خدا آفریده. اگر سالک به یک درجه‌ای رسید که بگوییم من چیزی نمی‌خواهم (یعنی «بگوید» نه اینکه بگوید) عملاً در این دنیای امروزی پیدا نمی‌شود یعنی مشکلات زندگی نمی‌گذارد. تمام این خصوصیات که در راه ما، زندگی ما هست، همه‌ی اینها را خدا آفریده. برای هر کدام هم مصلحتی گذاشته که

هست. منتها ما مصلحت آن را نمی‌دانیم. از طرفی آن میکروب یا ویروسی که هست، آن هم یک جاندار است، آن را هم خدا آفریده، ما را هم خدا آفریده. این دو تا مخلوق را به جان هم انداخته. هم به ما گفته سعی کنیم سلامت باشیم. هم به آن میکروب گفته برو غذاهایت را بخور، در بدن این هست. هر دو باید به وظیفه‌مان عمل کنیم. یکی می‌گفت، سؤالی می‌کرد یعنی واقعاً ناراحت بود که یک ببر، پلنگ می‌رفت یک آهو بزه‌ای که ما دل‌مان می‌خواهد در بغل بگیریم، با او بازی کنیم، این می‌پرد همانطور زنده زنده می‌بلعد، می‌خورد. این ناراحت شد، گفت که بین این چه ظلمی می‌کند! گفتم: این ظلم نیست، خداوند آن پلنگ را اینطور آفریده. اگر بگوییم پلنگ نباشد، پلنگ می‌گوید چرا من نباشم؟ خودت نباشی و این را به عمل هم می‌آورد یعنی اگر بتواند، می‌پرد انسان را هم از بین می‌برد ولی خداوند جان او را آفریده برای این. منتها به ما اجازه نداده این کار را بکنیم چون خوراک ما آهو بزه نیست، خوراک ما یک غذاهایی است که گیاهی است. محدود کرده کار ما را به گوسفند و... اما آن پلنگ حق دارد.

خداوند این را چنان آفریده مثل پازلی که می‌گویند، همه چیزها با هم جور است. تمام این نیازهای مختلف بشرها و حیوانات، منطبق با هم است. تا روزی که خداوند

خودش بخواهد این پازل را به هم بریزد. هر جا که این نظم عوض بشود، به کلی همه چیز به هم می‌خورد. اگر آهوبزه خلق نشود، پلنگ‌ها از گرسنگی می‌میرند. پلنگ‌ها از گرسنگی بمیرند، مثلاً گاو و گوسفند و این چیزهای دیگر زیاد می‌شوند. همه‌ی این چیزها خلقت خداست، ما هم باید به روالی که خداوند فرموده است، تسلیم باشیم منتها وظایفی هم که داریم، آن وظایف را انجام بدهیم. ان شاء الله.

تا چه اندازه ای باید عزاداری کنیم و آیا بعد از اتمام محرم و صفر لازم است که  
اول ربيع الاول را جشن بگیریم؟  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

همانطوری که گفتیم جزء احکام اسلامی، (نه جزء مسلمان ها و رفتار مسلمان ها) عزاداری نیست. برای اینکه ما اگر برای آن عزاداری می کنیم که چرا رفته؟ بیخود است. برای اینکه خداوند از اول هم گفته هر که را خلق کردم، برمی گردانم پیش خودم. ما برای کاری که خدا کرده، عزا می گیریم؟ نه! حق نداریم ولی خداوند عواطف و احساساتی به این بشر داده که متأثر می شود. این تأثر فطری است، طبیعی است، اشکالی هم ندارد. آن تأثر و نگرانی فردی است یا اجتماعی؟ «فردی» که همین عزاهایی که هر کسی دارد، «اجتماعی» مانند عزاداری که برای پیغمبر می کنیم، برای علی علیه السلام می کنیم، اجتماع ما متأثر است برای اینکه یک لطمه ی بزرگی به جامعه خورده. البته این لطمه را هم کسی نزده، خودش زده. خود جامعه لیاقت نداشته و علی را از دست داد. بنابراین هر لحظه ای که شادی، سرور که علامت تحرک است باشد، کار خوبی است. اینکه اول ربيع الاول را شاد باشند، خوب

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۰/۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی) و صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۰/۷ ه. ش.

است. همیشه شاد باشید اما مذهبی نیست کما اینکه عزاداری محرم و صفر هم، ما شیعیان از لحاظ بزرگانمان، ائمه‌مان می‌گیریم و الا جزء اسلام نیست. اسلام حتی دارد که در جنگ احد حضرت حمزه علیه السلام شهید شدند، پیغمبر خیلی متأثر بودند و حتی در شهر که گشتند، دیدند همه‌ی خانه‌ها به یاد شهدای خودشان هستند، گفتند برای حمزه هم من عزادارم. حضرت پیغمبر متأثر بودند ولی عزاداری که به این رسمیت باشد، نبود. این همه جنگ‌ها بود، کشتار می‌کردند. کشتار می‌شد، چه در زمان قبل از اسلام، چه بعد از اسلام.

در این جریان یک قدری شیعیان خواستند به سایر مسلمان‌ها نشان بدهند که ما علاقه‌مندی‌مان به علی و خاندانش هست و این علاقه‌مندی را هم جزء اسلام می‌دانیم. سایر مسلمان‌ها به این عزاداری توجه نمی‌کردند، البته همه‌ی مسلمان‌ها معتقد بودند که رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، شهادت علی علیه السلام شهادت امام حسین علیه السلام و امثال اینها بسیار به مسلمان‌ها لطمه زد ولی عزاداری نمی‌کردند. شیعیان روی علاقه‌مندی به اینها و روی اینکه فراموش نشود، عزاداری کردند و بعد برای تکمیل این، گفتند وقتی عزاداری تمام شد ما جشن می‌گیریم و الا اول ربیع الاول جشنی ندارد. نه اینکه اگر کسی جشن بگیرد گناه

دارد، نه! اگر جشن بگیرند خیلی هم خوب است ولی جزء آداب شریعتی و حتی آداب طریقتی نیست ولی خوشحالیم که بالاخره یکی، دو ماه دیگری هم زنده بودیم و این عزاداری‌های مقدّس را انجام دادیم، ان شاء الله.

\*\*\*

اینکه گفتیم خداوند گرمی و حرارت، فعالیت و نشاط (نشاط و نشاط هر دو) یعنی شادی و تحرّک را می‌پسندد برای اینکه طبیعتاً، فطرتاً در طی عمرش یعنی از وقتی توجّه پیدا می‌کند، بطور طبیعی از دست دادن خیلی چیزها را ناراحت می‌شود و افسوس می‌خورد. خداوند می‌خواهد توجّهش بدهد به این مورد برای اینکه در این زمینه یک تعادلی حاصل بشود. حتی در پذیرایی‌ها مثلاً مستحب است که ولیمه‌ای که برای شادی، ازدواج یعنی عروسی می‌دهند، مؤمنین بخورند، تشویق کردند که بخورید. همینطور شیرینی که مثلاً به این مناسبت می‌دهند، بخورید و استفاده کنید. در مقابل برای عزا، گفتند که به اندازه‌ای که وظیفه‌تان هست که محبّت دیگری را جبران کنید و قبول کنید، از آن بخورید ولی زیاد نخورید یعنی نه اینکه شیرینی را باز اینقدر بخورید که دیابت بگیرید، نه! ولی مستحب است این برای نشان دادن حیات و تحرّک است چون درست است که خداوند نیاز به هیچ چیزی

ندارد، بی‌نیازِ کُلّ است یعنی اصلاً نیاز برای او معنی ندارد که بگوییم نیاز دارد یا بی‌نیاز است ولی مع ذلک ما در ذهن خودمان وقتی اعمالِ خداوند را، حکمت‌های خداوند را می‌بینیم، به اندازه‌ی عقل خودمان برخورد می‌کنیم. «عقل خودمان» این توهین نیست به خودمان یعنی به اندازه‌ای که نوع بشر درک می‌کند.

وحی چیست؟ به کسانی که می‌گویند وحی به پیغمبر چطوری بوده، اینها خرافات است، چه باید بگوییم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

راجع به بعضی مسائل و نکاتی که در مذاهب و مذاهب ما هست، خیلی خرافات هم به آن اضافه می‌شود. ما حق نداریم به تشخیص و میل خودمان بگوییم فلان مطلب خرافی است، فلان مطلب را کنار بیندازیم، نه! همه‌ی مطالب را می‌شنویم. یکی از اینها مسأله‌ی وحی است، وحی چیست؟ چطوری است؟ چه کار دارید که چیست یا چطوری است؟ آخر خداوند در انسان یک کنجکاوی آفریده یعنی انسان یک طوری است که دلش می‌خواهد هر چه می‌بینید، در موردش فکر کند و بفهمد که چیست؟ خلاصه ته و توی آن را در بیاورد که این خصلت در زن‌ها بطور کلی بیشتر است. بنابراین این خودش خودبه‌خود بد نیست ولی وقتی بد می‌شود که اجرا بشود. حالا هی حرف توی حرف می‌آید، دارم از مطلب دور می‌شوم ولی یادم می‌آید این حرف در آن اتاق زمستانی حضرت صالح علیشاه نشسته بودم با ایشان صحبت می‌کردم مطالبی و تجربیاتی و مثلاً همین مطلب را گفتند و ضمن این مطلب فوری بلند شدند، پرده‌ی اتاق را کنار زدند، کسی آنجا ایستاده بود.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۹۳ ه. ش.

خواستند ثابت کنند ولی همین کنجکاوی است که موجب می‌شود علم جلو برود، دعواها هم جلو برود. در مورد این کنجکاوی آنوقت ما اکتفا نمی‌کنیم به آنچه که گفتند و شنیدیم. وحی شده، چطوری؟ ما، در آن عوالمی نیستیم که بفهمیم وحی چطوری است؟ یک نفری که در هوای گرم تابستان است، اگر از سرما بلرزید، آن نمی‌فهمد چرا؟ ما یک سالی در پاریس بودیم که از همه‌ی مملکت‌ها به اصطلاح بورسیه داشتند، مهمان داشتند، خانم (خدا رحمتش کند) می‌گفت با بعضی خانم‌های آنجا نگاه می‌کرد، برف آمد. این خانم‌ها از ترس می‌لرزیدند، آنوقت شاید فهمیدند، نمی‌دانستند برف چیست؟ می‌گفتند عذاب نازل شده، اینها چیست؟ منظور برای یک آدم آفریقایی با آن هوا، شما اگر بخواهید از هوای سرد بگویید، نمی‌فهمد. خیلی مسائل از این قبیل است، باید رها کنید. وقتی متوجه شدید که این حرف را کسی گفته که هرگز دروغ نمی‌گوید و کسی گفته که تا به امری معتقد نباشد نمی‌گوید، باور کنید.

پیغمبر به محمد امین مشهور بود. اصلاً خیلی پیش از اسلام، پیش از وحی، همه‌ی اهل مکه و اقوامش به امانت می‌شناختند. اوّل باری هم که خواست دعوت خودش را به اسلام و به خداوند ظاهر کند، برحسب دستور خداوند همه‌ی اقوامش

را دعوت کرد و بعد سر غذا بلند شد گفت: آقا! شماها من را می‌شناسید؟ گفتند: بله، تو محمد امین هستی. گفت: من که تا حالا به شماها دروغ نگفتم، گفتند: نه! این وقتی بود که حضرت تقریباً چهل ساله بودند، چهل، یک خرده کمتر. فرمود: من هر چه بگویم شما باور می‌کنید؟ گفتند: بله! گفتند: من اگر الان بگویم پشت این تپه‌ها یک قشونی است که می‌خواهد شما را غارت کند، مواظب باشید. گفتند: بله! باور می‌کنیم، فوری خودمان را جمع و جور می‌کنیم. آنوقت پیغمبر گفت: من به شما خبر می‌دهم که اگر غیر از خدا را بپرستید، پشت این تپه‌ها برای شما آتش سختی در پیش است. آنوقت همه خندیدند و بعد همین ابوجهل، «ابو» در اصطلاح ادبیات عرب یعنی پدرش است یعنی دیگر خیلی جهل دارد. وقتی می‌گویند «ابوالحکم» یعنی کسی که خیلی حکمت بلد است، حکمت یعنی دانش، فهم. ابوجهل یعنی کسی که همه‌ی جهل‌ها در او هست. ابوجهل هم اوّل لقبش ابوالحکم بود، عمومی حضرت هم بود، بعداً مسلمین وقتی کارهای او را دیدند، گفتند ابوجهل. حضرت وقتی که فرمودند: دیشب به معراج رفتم، رفتم چنین و چنان که حالا بخوانید، خوب است در کتاب‌ها شرح سفر معراج حضرت را نوشته. همه‌ی گناهکاران را دیدند، هر کدام را به یک صورت خاصی. صبح که به مردم گفتند، ابوجهل باز مسخره

کرد، آمد جلو گفت که این حرف که خودت می‌گویی، واقعاً همین را دیدی؟ گفت: بله! ابو جهل گفت: یک پایت را بلند کن (عمویش هم بود، حضرت احترامش کرد) یک پایش را بلند کرد، بعد گفت آن پایت را هم بلند کن، حضرت این پا را گذاشت زمین، آن پا را بلند کرد گفت نه، هر دو پا را من گفتم. نگفتم آن را بگذار. گفت: من نمی‌توانم هر دو پا را با هم بلند کنم. گفت تو که دو پایت را نمی‌توانی نگاه‌داری چطور رفتی به آسمان‌ها؟

یکی هم مسأله‌ی آب حیات است و خضر. البته یک چیزی هم هست که ما به این صورت مفصل نداریم، مختصر است. ادریس یکی از پیغمبران می‌گویند رفت بهشت و دیگر بیرون نیامد. هر چه کردند بیرون نیامد، می‌خواست بیاید در دنیا. یک، اینطور داستان‌ها. ما به مقدّماتش کار نداریم، ما می‌گوییم که یک وحی بوده، چطوری بوده؟ به ما چه؟ نمی‌دانیم چطوری بوده؟ وقتی در رستورانی یا جایی، یک غذای شیرینی، غذای جالبی می‌آورند، شما نمی‌دانید این از کجاست؟ از که پرسید؟ آشپزتان هم مثلاً ایرانی نیست، عرب است یا فرانسوی است یا انگلیسی است که پرسید چطوری درست کردید؟ نمی‌دانید ولی همان غذا را که آوردند، تأیید می‌کنید و به آن غذا محبت می‌کنید، می‌گویید غذای خوبی است. ما هم این غذاها را باید اینطوری حساب کنیم. خیلی

حرف‌ها هست راجع به تولد امام زمان، حضرت قائم عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَجَعَهُ التَّحْرِيفَ . در مورد حضرت قائم چون پیغمبر فرمود: جانشینان من دوازده نفر خواهند بود، فرمان خدا به دوازده قرار گرفته. این عدد دوازده در حضرت ابراهیم هست، در پیغمبران قبلی هست روی این دوازده که حساب کردیم، گفتیم این دوازدهمی است، به ما هم خیلی اوقات گفتند که این تولد حضرت را مخفی کردند. ما بعد نگاه می‌کنیم به آثارش و ظهور حضرت و اینکه همیشه ما منتظر ظهور حضرت هستیم که عدالت در زمین برقرار بشود، عدالت هم این نیست که در دادگاه یک عده‌ای بنشینند، بگویند عدالت، نه! عدالت یعنی در همه چیز عدالت برقرار بشود. تعادل برقرار بشود.

بیعت چیست؟ بیعت الهی با بیعت حکومتی چه تفاوتی دارد؟  
 آیا بیعتی که در راه خدا بسته می‌شود را می‌توان فسخ کرد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

امروزه در کشورهای بی‌بیعتی که در تربیت اسلامی بیشتر واردند، کشورهای عربی به خصوص، شروع اطاعت و شروع به اصطلاح تسلیم شدن به یک مطلبی و مکتبی را با بیعت قرار داده‌اند. این رسم بیعت از قدیم بوده، در عرب هم بوده، کما اینکه الان هم در عرب بادیه، عرب غیرشهری هم هست ولی در میان مسلمین ماهیتش تبدیل شد.

بیعت یعنی تعهد بین دو طرف. حتی در بیعت‌های ظاهری هم همینطور است، مثلاً در قراردادی که در خرید و فروش می‌گذارند، دست می‌دهند، بیعتی می‌کنند و قراردادی می‌بندند. اما بیعت الهی، اینطور نیست. در بیعت الهی، بیعتی که پیغمبر ﷺ گرفت و بیعتی که ائمه علیهم السلام می‌گرفتند، پیامبر یا امام به نمایندگی از خداوند و با قرائت عبارتی که خود خدا معین کرده، بود. فرموده بود: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ<sup>۲</sup>. خداوند از مؤمنین بیعت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۲/۱۰/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

می‌گیرد. این بیعت یعنی چه؟ بیعت یعنی یَشْتَرِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، از مؤمنین می‌خرد. چه چیزی می‌خرد؟ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، هر چه دارند به اضافه‌ی وجود خودشان را. اینها را می‌خرد. چه چیزی در عوض به آنها می‌دهد؟ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، قیمتش بهشت است. البته هم بهشت مال خودش است، هم این بندگان و مؤمنین مال خودش هستند ولی ترتیبی آفریده که ما بفهمیم: بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ.

در واقع خود بیعت یک قراردادی است که آن را نمی‌توان یک طرفه به هم زد چون دو طرف در آن هست، باید هر دو طرف توافق کنند که به هم نخورد. حتی در اخبار هست که بعد از آن بیعتی، بعد از آن قراردادی که بین مسلمین و کفاری که در آنجا مزاحم مسلمین بودند، بستند قرار شد آنها دیگر به مسلمین هجوم نیاورند. چون قضیه این بود که مسلمین در حالی که خواب بودند، شب یک مرتبه هجوم آوردند و کشتاری کردند. در واقع قرارداد را به هم زدند. پیغمبر فرمود: حالا که آنها قرارداد را به هم زدند، (همین علامت به هم زدن قرارداد است)، ما هم قرارداد را به هم می‌زنیم یعنی در واقع پیغمبر تسلیم فسخ قرارداد شد که آنها انجام داده بودند. پس این بیعت الهی چه می‌شود؟ بیعت الهی سر جای خودش باقی هست و بود. منتها اول بار در واقع یک مخلوطی از مقررات هر دو دیده شد. کما اینکه در تاریخ آمده است که در اثر صحبت‌های حضرت فاطمه و عرایضی که ایشان خدمت علی

گفت، علی علیه السلام یک روز به تنهایی یا اینکه حضرت فاطمه را سوار مرکوبی کردند و منزل هر یک از صحابه که می‌دانستند، رفتند و در زدند. علی علیه السلام به هر یک گفت: تو که می‌دانی، من جانشین پیغمبرم بنابراین باید اطاعت کنی. همه‌ی آنها معذرت‌خواهی کردند. گفتند: بله، ما می‌دانیم ولی چه بکنیم که بیعت کردیم؟ یعنی بیعت را قابل فسخ یک طرفه نمی‌دانستند. خیلی از صحابه که صحابه‌ی بزرگواری هم بودند، این جواب را دادند. توجّه نکردند که این تعهدی است که نسبت به حکومت دارند. این بیعتی که کردند، به حکومت راضی شدند. این غیر از بیعتی است که با خدا کردند و معنایش این بود که دل من به کسی تعلّق دارد که خداوند فرموده است. این اوّل بار ظهور دو نوع بیعت در نزد خیلی‌ها بود که به علّت اینکه اختلاف و تفرقه ایجاد نشود، ادامه نیافت.

اما این بیعتی را که در راه خدا بسته می‌شود، نمی‌شود یک طرفه از بین برد. ما می‌بینیم که در بیعتی که اهالی کوفه با نماینده‌ی حضرت، نماینده‌ی امام حسین (یعنی مسلم) کردند، حضرت فرمودند: من بیعتم را از شما برداشتم. یک شب فرمودند که شبانه است الان بروید، بیعتم را از شما برداشتم. خیلی‌ها که بیعت را یک امر مادّی می‌دانستند و الهی نمی‌دانستند، می‌گفتند ما

هم یک طرف بیعت هستیم، امام حسین، حسین بن علی علیه السلام هم طرف دیگر بیعت. حالا که ایشان فرمودند بیعت را برداشتیم، ما هم می‌رویم. دلشان را خوش کردند به این امر و رفتند ولی آیا بیعتی که حضرت امام حسین فرمودند و در راه آن بیعت، حضرت خون خودشان و خانواده‌شان را دادند، بیعتی بود که بعد بتوان از زیر بارش در رفت که این آقایان رفتند؟ حتی بعضی‌ها که آن بیعت را داشتند ولی زیر بار نظام زمان حضرت نبودند ولی لیاقت این بیعت الهی را داشتند، حضرت به آنها یادآوری فرمود. مثلاً زُهیر بن قین که در این قسمت مشهور است او اصلاً خودش را کناره می‌گرفت که جزء قشون حضرت نباشد. حضرت کسی را فرستادند و به او و همسرش، دوتایی یادآوری کردند. حالا این مسأله می‌ماند، برای اینکه ما اگر بهانه‌ی اینهایی که بیعت را شکستند و رفتند، توجّه کنیم، می‌بینیم آنها گفتند که بیعت دو طرف دارد ما و حضرت. حضرت وقتی بیعتشان را برداشتند پس ما هم آزادیم. این تعهد را ما نگاه کنیم و با توجّه به اینکه بیعت الهی شکستنی نیست، ببینیم چطور می‌شود که حضرت فرمودند که بیعت را برداشتیم؟ چون حضرت که خلاف نمی‌کند. آنچه حضرت می‌فرماید و می‌کند، عین صلاح است.

لطفاً در مورد تجرّوزیان‌های آن توضیحاتی بفرمایید.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چرا قرآن، دستورات اجتماعی و اخلاقی داده؟ چون همان خداوندی که این بشر را با روحیات و عواطف و عقاید مختلف و زیر و بم‌های زندگی آفرید، همان خداوند گفته که چه کار کنید. پس بهترین راه زندگی، همانی است که گفته.

مرتباً در قرآن، در همه جا به عبارات مختلف از راه صحیح و مستقیم ذکر شده. اَوْلَشْ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ<sup>۲</sup>. این آیه را در همه‌ی نمازها باید ما بخوانیم چون جزء نماز است. غیر از اینکه خودش عبادت است، جزء عبادت است یعنی عبادت فرمودند: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، هیچ نمازی نیست که این سوره‌ی فاتحه، سوره‌ی حمد در آن گفته نشده باشد. پس چندین بار (سی و چند بار خلاصه حساب کنیم) در روز این آیه را به خودمان تلقین می‌کنیم. وقتی می‌گوید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ یعنی یک صراطی که مستقیم است، دیگر کج و معوج نیست. معنی‌اش این است که آن چیزهایی که خارج از مستقیم است، انحراف تلقی می‌شود یعنی اگر دست راست بروید، انحراف است، دست چپ هم بروید،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۰/۲۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره فاتحه، آیه ۶.

انحراف است. هیچکدامش بر دیگری مزیت ندارد. برای اینکه در این انحرافات، دیگر نمی‌شود گفت که کدامش منحرف‌تر است، کدام نه؟ منحرف هستند، همه‌شان مثل هم. به قول مرحوم هادی حایری می‌گفت: وقتی ما می‌گوییم گوشت سگ نجس است، حرام است، گوشت روباه هم حرام است، دیگر مقایسه نمی‌کنیم که این حرام‌تر است. نه، حرام است. حالا این اعتدال یعنی نه چپ و نه راست، در همه جا هم هست، در همه‌ی اعمال هست. مثلاً در خوردن فرمودند: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا*، اولاً آنچه که خدا داده بخورید و بیاشامید یعنی بیخود از آنها کناره‌نگیرید منتها *وَلَا تُسْرِفُوا*. دو طرفش انحراف است.

در زندگی اجتماعی همینطور است، آن چیزی که حالا می‌گویند تحجّر، تحجّر یعنی سنگ شدن، سنگ شدن یعنی نفهمیم که آنچه در رسم زمان‌های قدیم بوده حالا به آن صورت نمی‌تواند باشد. نمی‌تواند باشد برای اینکه موجباتش نیست. تحجّر یعنی در افکارتان، اعتقاداتتان سنگ باشید ما از این تحجّرها در تاریخ خیلی صدمه خوردیم. علی ع در تاریخ طبق همان طریقی که اکثر مسلمان‌های آنوقت (که اکثر یعنی تقریباً همه) قبول داشتند، خلیفه شده بود. این خلیفه لازم‌الاطاعة است،

حالا علی عَلِيٍّ بردل‌های ما حکومت دارد، جداگانه است ولی خیلی‌ها دل نداشتند. نه تنها علی بردلشان حکومت نداشت بلکه دل نداشتند، علی براینها هم حکومت داشت، آن حکومتی که اسمش خلافت بود.

چرا مخالفت کردند؟ اگر کسی با پیغمبر مخالفت می‌کرد، می‌گفتند اسلام نیست، اسلام یعنی تسلیم. مخالفت کردند به جنگ کشیدند. کَلِمَةُ حَقِّ يُرَادُ بِهِ الْبَاطِلُ، این از آنجا ناشی شد یعنی حرفی که خودش حق است ولی هدفی که از گفتن این حرف دارند، باطل است. مثل خیلی حرف‌های امروز در دنیا. یک چیزی می‌گویند، غیر از آن چیزی است که عمل می‌کنند که فراوان دیدید در همه جای دنیا هست. می‌گویند دموکراسی، دموکرات خودشان چطور می‌کنند! یکی هم که بگوید این چه وضعی است؟ می‌گویند نخیر، از ما دموکرات‌تری در دنیا نیست، نه! این تحجّر است. البته این تحجّرها گناهش و لطمه‌اش برای مردم ساده است.

چند نفر سران قوم‌ها بودند که معاویه پول می‌داد آنها را خریده بود، یا به هر جهت وعده کرده بود. با او همراهی می‌کردند. اینها می‌فهمیدند که چیست ولی به رویشان نمی‌آوردند. قرآن بالای نیزه کردند. آقا! مگر علی خودش به همین قرآن خلیفه نشد؟

مطابق همین حکم قرآنی خلیفه شد. تحجّر واقعاً در تاریخ لطمات فراوانی به ما زده است. حتّی این شمشیری که از این طرف که می‌زنند، گردن می‌زند، از آن طرف هم گردن را می‌شکند. همین تحجّرات گردن می‌زد ولی از آن طرف هم می‌گفت تحجّر نکنید، تحجّر نداشته باشید.

دین اسلام یک دین نرمشی است. البتّه زمان پیغمبر، جداگانه است برای اینکه پیغمبر اصلاً دنیای جدیدی می‌خواست بسازد، بعد در این دنیای جدید باید همه طبق آن قانون رفتار کنند. خود پیغمبر قانون بود یعنی خالق قانون بود ولی دیگران باید همان قانون را رعایت کنند. در همان قانون، علی خلیفه شد. چرا با علی مخالفت کردند؟ و بعد در اثر همین تحجّر، که قرآنی را که روی کاغذ نوشته شده، این قرآن را بر قرآن ناطق ترجیح دادند، نتیجه‌اش حکومت معاویه شد. تحجّرات موجب می‌شود که مردم از حقیقت منحرف بشوند. در طیّ تاریخ چه عرفای واقعی و چه آنهایی که خودشان را به عرفان می‌زدند که از این سفره نانی بگیرند، همه‌ی اینها به بهانه‌ی مخالفت تحجّر را داشتند. بیشتر داستان‌هایی که از عرفای واقعی هم حتّی می‌شنویم و در کتاب‌ها نوشته، برای این بوده و الان هم برای این است که ما از تحجّر فرار کنیم یعنی روحمان آزاد باشد. یکی از تفاوت‌های انسان و حیوان

همین است (یعنی آثاری از تفاوت است) که حیوان همانطوری که عادتش بدهند، بر همان طریق رفتار می‌کند ولی انسان هر لحظه، نکته‌ی جدیدی می‌خواهد. این از تفاوت انسان است و حیوان. حالا تحجّر هم در اجتماع پیدا می‌شود و هم در فرد. فرد هم ممکن است دچار این تحجّر بشود، البته تحجّر را با اعتماد و علاقه‌مندی اشتباه نکنید. مثلاً کسی به یکی از بستگانش خیلی علاقه‌مند است، از آن بستگانش یک تسبیحی مثلاً به‌عنوان یادگاری گرفته است، همیشه علاقه‌مند به این تسبیح است. محال است این تسبیح را به قیمت تمام جهان از دست بدهد. به این نمی‌شود گفت: تو چرا دچار این تحجّر شدی؟! این تسبیح را بفروشی، صد تا تسبیح می‌توانی با آن بخری، نه! اینجا برمی‌گردد به عواطف انسانی. چیزی است خارج از این.

در مورد علی علیه السلام و همچنین جانشینان حضرت و بعد هم این مکتب، آنهایی که یک اعتقاداتی داشتند آن اعتقادات، هم از روی عاطفه بود، هم از روی تعقل. از روی عاطفه به علی علیه السلام ارادت داشتند. این است که در قرن‌ها بعد هم که بشود، عکس حضرت علی را می‌گیرند. این هم که می‌گویند عکس نگیرید، برای احتمال خطر است. آنوقت‌ها بت همینطور مجسمه‌ای بود یا عکسی بود، می‌گفتند شما عکس را بت نکنید به دلیل اینکه

بت پرست‌ها عکس می‌پرستند. بت پرست‌ها این کار را می‌کنند ولی این شخص می‌گوید منی که عکس علی را دارم، آن را نمی‌پرستم. آن را یادم می‌آید مثل دوستم ولی به بهانه‌ی تحجر هر که را دلشان بخواهد می‌کوبند. خیلی این ریزه‌کاری‌هایی که در راه است، دقیق است و باید دقت کرد. دقت نه اینکه معطل کنید. اصلاً خداوند فطرت را طوری آفریده که اگر تربیتش کند و آزاد باشد، خودبه‌خود در همه جا به راه راست می‌رود. مثل این راهروهایی که در هواپیما هست. از هواپیما وقتی پیاده شد، در فرودگاه یک راهروهایی دارد، دو طرف بسته است جز راه راست نمی‌رود. انسان هم اگر فطرت را تربیت کند، فطرت نمی‌گذارد که از راه راست منحرف بشود. خود فطرت انسان بر استقامت است. ان شاء الله خداوند به ما توفیقش را بدهد که اجرا کنیم.

## سؤالی راجع به تفسیر یک آیه‌ی قرآن شده است.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چون قرآن اینجا نداریم، من باید بخوانم بعداً جواب بدهم ولی بطور کلی همه‌ی تفسیرها خوب است. هر کسی زحمتی کشیده ولی هر تفسیری عین همان نمی‌شود که هر چه می‌گویید، مثل اینکه آن باشد، نه! تفسیر نوشته، داعش هم برای خودش تفسیر نوشته، بروید آن را بخوانید. وهابی‌ها هم تفاسیری دارند که خیلی در آن حرف‌های صحیح و دقیق هم هست به اضافه‌ی حرف‌های دیگر. فی‌المثل وهابی‌ها می‌گویند که این قبرها، ائمه، پیغمبران، اینها را شما زیارت می‌کنید، شرک است. فقط خدا را باید پرستید نه این چیزها را. این حرفشان درست است اما این کار، مشمول حرف آنها نیست برای اینکه ما که امام را نمی‌پرستیم. ما امام را احترام می‌گذاریم برای اینکه امام صادق مثلاً فرمود: من قرآن ناطق هستم. به اعتبار قرآنی بودنشان احترام می‌کنیم. همینطور هر تفسیری. بنابراین در هر تفسیری باید دقت کنید به سلیقه‌ی خودتان. مثلاً سؤال شده است سوره‌ی فلان، آیه‌ی فلان اینطور می‌گوید، آیه‌ی فلان را تفسیر کنید. من چه می‌دانم آن آیه چیست؟ برای اینکه آیات قرآن هر کدام موردی دارد، یک

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۱ ه. ش.

آیه هست می گوید: قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً<sup>۱</sup> يَا فَخْذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ  
وَجَدْتُمُوهُمْ<sup>۲</sup>، بگیرید بکشید. یک آیه ی دیگر هست: لَا إِكْرَاهَ فِي  
الْدِّينِ<sup>۳</sup>. اینکه کدام آیه است، عین آیه را باید بنویسند، هر کدام هم  
موردی دارد.

---

۱ . سوره توبه، آیه ۳۶ .

۲ . سوره نساء، آیه ۸۹ .

۳ . سوره بقره، آیه ۲۵۶ .

## فعلیتِ اخیرهِی شیءٌ به چه معنایی است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اصطلاحی است که می‌گویند فعلیتِ اخیرهِی شیءٌ. به این معنی که مثلاً می‌گویند شما می‌خواهید شیرهِی انگور درست کنید. آب انگور را می‌گیرید می‌جوشانید، یک مقداری که جوشید، آنچه می‌ماند نجس است، حرام است؛ برای اینکه به الکل تبدیل شده. حتّی ظرف آن، آن آبگردان یا ملاقه‌ای که در این حالت به آب زدید، آن هم نجس است، باید آب بکشید. اما این کار را نکردید، نه آب کشیدید، نه هیچ کاری، همینطور ادامه دادید، یک خرده دیگر ادامه دادید، پاک می‌شود یعنی همان آب انگور تبدیل به شیرهِی می‌شود، دیگر نجس نیست. در این لحظه که نجس نیست، آن آبگردان، ملاقه، دیگری که آنوقتِ نجس بودنش آلوده بوده، کنار گذاشتند، خودبه‌خود آن هم در هوا نتیجه می‌گیرد، پاک می‌شود و حال آنکه آن هیچ کار نکرده. بنابراین آن نتیجه فعلیتِ اخیرهِی یعنی آن اثری که این آخرین کار دارد، آن ملاکِ عمل است. شما می‌گویید شیرهِی انگور، دیگر نمی‌گویید شراب انگور. یعنی آن اثرِ آخری که از آن در نظر دارید، ملاکش است. وقتی می‌روید به بقالی می‌گویید شیرهِی انگور بده، دیگر نمی‌گویید آن شیرهِی که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱۱/۱ ه. ش.

اول آب انگور بوده و بعد جوشیده و نجس شده و دومرتبه جوشیده و پاک شده، از آن به من بده. به همه‌ی آنها‌ی گذشته کار ندارید.

در مورد انسان‌های گناهکار می‌گویند یک کسی دزدی می‌کند بعد پاک می‌شود، مثل فضیل عیاض که دزد سرگردنه بود خیلی فجایع کرد ولی بعد توبه کرد که شرح حال او را می‌دانید و از اولیاءالله شد. دیگر نمی‌گویند فضیل عیاضی که دزد بوده، بعد اینطوری شده. مگر اینکه بخواهند یک نتیجه‌ای بگیرند و الا فضیل عیاض این است، اینی که حالا هست. «اخیره» یعنی آن حالتی که همین آخر داشته، فضیل عیاض می‌گوییم از اولیاءالله است، حضرت صالح علیشاه می‌فرمودند که یک سالی از گناباد، بیدخت، دلویی و کجا و کجا و کجا اینها همه، یک اتوبوسی جمع شدند، (آنوقت‌ها هم خیلی مشکل بود) رفتند به عتبات برای زیارت. آنجا هر روز می‌رفتند یک جا زیارت‌ها، ماشین خوب هم داشتند، می‌رفتند این طرف، آن طرف. یک روز آمدند گفتند امروز طبق برنامه می‌خواهیم برویم زیارت حُرّ. یکی از زن‌های آنجا، یکی از اینها گفته بود: من نمی‌آیم. گفتند: چرا نمی‌آیی؟ گفت: نمی‌خواهم بیایم. گفتند: آخر حُرّ هم که از اولیاءالله بود گفته بود نه، حُرّ جلوی امام را گرفت و باعث قتل امام شد. گفتند: بعد که آخر خودش آمد و توبه کرد، گفت: من دلم با حُرّ صاف نمی‌شود و

حال آنکه فعلیتِ اخیره‌ی خُرّاین است که از اولیاءالله است، آن را باید در نظر گرفت. این مسأله‌ی فعلیتِ اخیره‌ی مؤمن است که فکر کردم هم مفید است و هم برای این تفسیر لازم است.

در همین زمینه نباید اشتباه کرد به این معنی که اگر شما یا یک برنامه‌ای دارید، یک روابطی، اتّصالی، قراردادی با کسی می‌خواهید ببندید، داشته باشید اگر بنا بر خود این است، باید فعلیتِ اخیره‌ی آن را در نظر بگیرید، اگر نه سوابقش را در نظر بگیرید. همان فعلیتی که به درد کار شما می‌خورد، همان فعلیت را باید در نظر بگیرید. مثلاً شرح حال مرحوم حضرت مشتاق‌علیشاه را گفتند که دکتر باستانی (خدا رحمت کند) خودش، هم کرمانی بود، هم محقق بود می‌گفت. این محمدتقی حکیم که ما حالا در تاریخ فعلیتِ اخیره‌ی او را می‌بینیم، می‌گوییم مظفرعلیشاه. ایشان یکی از علماء و مجتهدینی بود که با درویشی و درویش‌ها خیلی بد بود، اهل کرمان هم بود، در کرمان بود. در کرمان مرحوم مشتاق‌علیشاه تارزن بود، به اصطلاح مطرب بود. از لحاظ این مردم، از لحاظ ماها سطح پایین ولی از لحاظ واقعیت در چنان سطح بالایی بود که گرد و خاک او به چشم ما کاش برسد. در یک مجلسی یک آقای مثلاً از مگه برگشته، مهمانی داده بود، هم حضرت مشتاق را دعوت کرده بود، هم این آقای آقامحمدتقی

حکیم را. مشهور بود به آقامحمدتقی حکیم. حکیم یعنی بیشتر طیب می‌گفتند. این دو تا اتفاقاً جایی که نشسته بودند، رو به روی هم بوده. وقتی سفره پهن کردند، صاحب‌خانه دیده آقای آقامیرزا محمدتقی حکیم اصلاً دست دراز نمی‌کند بخورد. گفته بود چرا اینطوری و فلان...؟ بالاخره یک اشاره‌ای کرده بود که آن کیست که هم سفره‌ی من باشد؟! آقای مشتاق‌علیشاه دیدند و متوجه این اشاره شدند. بلند شدند. گفتند: آقا! اگر من باشم ناهار نمی‌خوری، ما رفتیم، بنشین ناهارت را بخور. از منزل بیرون رفتند. در یک لحظه او هم بلند شده بود، پشت سرایشان پیاده رفت. آقای مشتاق بدون اینکه نگاه کند می‌رفت و این هم پشت سرش، در یک قبرستانی ایشان نشسته شعری خوانده برای خودش و بعد آقا میرزا محمدتقی یک قدری بوده و برگشته. بین راه مشهور است، می‌گویند یک زن آمده بود یک مسئله‌ی شرعی پرسیده بود که آقای میرزا محمدتقی فلان مسأله چطوری است؟ گفته بود برو! آن آقامحمدتقی حکیم، مُرد یعنی آن حالت. فعلیتِ اخیره‌ی این آقامحمدتقی حکیم این بود که آن آقامحمدتقی در واقع مُرد، این یک آقامحمدتقی زنده است.

این را ما در زندگی مان هم باید توجه کنیم. یک وقت هست شما مثلاً در کودکی، نوجوانی با چند نفر آشنا کنید، دوستید، رفیقید،

بازی می‌کنید، بازی بچه‌گانه. در این بازی دغل‌بازی می‌کنید، چَر می‌زنید، هزار تقلب می‌کنید در این بازی، یادتان هم هست، یادتان می‌ماند. بعداً که بزرگ شدید، تشکیل خانواده دادید، کار داشتید، می‌خواهید یک ساختمان بسازید، مهندس آن کیست؟ یکی از هم‌بازی‌های شما. همانی که در بازی هزار تقلب کرده بود ولی به همان مراجعه می‌کنید، برای اینکه به آن بازیکن و رفیقِ کودکی و متقلب کاری ندارید، به این آقای مهندسی که بهترین تحصیلات را کرده، کار دارید. این است که در زندگی‌ها هم فعلیتِ اخیره را رفتار کنید ولی آن فعلیتِ اخیره را همه نمی‌توانند تشخیص بدهند. خیلی‌ها، شما می‌دانید آدم بدی بوده، در بچگی پدر و مادرش را اذیت کرده، چه کرده ولی حالا یک شخصیت بزرگی است. نزدیک می‌روید، می‌بینید همان است ولی توجه نکنید، غفلت نکنید که فطرتِ شخص عوض نمی‌شود. یکی مثلاً در همین دزدی‌های سرگردنه که قافله‌ای را می‌دزدند و در داستان‌ها می‌گویند، کسی که در قافله، در واقع بزرگِ قافله، رئیس قافله بوده، او هم بوده. وقتی همه‌ی اینها را پیاده می‌کنند و جلوی قافله را می‌گیرند یکی یکی بارها را باز می‌کنند، نگاه می‌کنند آنچه قیمتی باشد برمی‌دارند، یک مردی یک قدری پولی داشته، همه‌اش همان است یا اینکه امانت کسی بوده، می‌خواهد به یک

نحوی این را از اینها پنهان کند. آنوقت‌ها هم بیابان بود. یک خرده بالا می‌رود که به یک جایی مخفی کند، می‌بیند یک خیمه‌ای آنجا هست، می‌رود نگاه می‌کند می‌بیند یک نفری نشسته، دارد در خیمه عبادت می‌کند. این کیسه‌ی پول یا بدره‌ی زر را می‌گذارد آنجا، می‌گوید این امانت پیش تو باشد، من یکی، دو ساعت دیگر می‌آیم می‌گیرم. آن در ضمنِ نماز قبول می‌کند. بعد که برمی‌گردد آنها هم تفتیش قافله را مشغول می‌شوند و تقریباً تمام که می‌کنند، می‌روند دنبال کارشان. آنوقت این مرد وقتی می‌بیند همه‌ی اینها از قافله رفتند، می‌رود که آن پولش را بردارد. وقتی می‌رود آن بالا، از دور نگاه می‌کند می‌بیند بیشتر دزدهای قافله در خیمه نشستند، دارند اموال را تقسیم می‌کنند. می‌گوید ای‌وای! این شخص رئیس دزدهاست، من آمدم پول را سپردم به او! نگاه می‌کند می‌خواهد برگردد، برود. همان صاحب خیمه صدایش می‌زند بیا بیا! می‌گوید: چرا برگشتی؟ پولت آنجاست بردار برو. پول را برمی‌دارد، بعد می‌گوید چطور؟ او می‌گوید: آقا! من دزد هستم ولی خائن نیستم، امین هستم، به من امانت دادی، این هم امانتت، بردار برو. این شخص معلوم است که آن فطرت اولیه‌اش خداشناسی بوده، حالا چطور شده افتاده در این دزدی؟ فطرت اولیه‌اش خداشناسی بوده، در اینجا یک قسمتی ظاهر شده.

ما هم باید در زندگی مان این توجّه را بکنیم. همین که کسی فرض کنید با بزرگان، به خیال خود ما می‌بینیم خیلی مثلاً رفیق است، می‌گوییم پس این لابد آدم خوبی است. غالباً درست است ولی به شرط اینکه بدانیم این واقعاً رفیق اوست، نه! آن شخصی که همه جاها می‌رود، همه کارها می‌کند اینجا هم می‌آید، از اینجا یک خرده اعتقاد و ایمان دارد، یک مقدار زیادی هم سودطلبی و امثال اینها دارد. یا اینکه در ازدواج من خیلی دیدم. می‌گوید با فلان کس ازدواج کردیم به خیال اینکه این از درویش‌های شماسست و خوب است، بعد یک چنین کارهایی، بلاهایی سرمان آمد. من به اینها می‌گویم: این آقا، همین کسی که می‌گویید، قبل از اینکه پیش من باشد، درویش باشد، یک انسانی است مثل همه‌ی انسان‌ها. شما در روابطی که با او می‌خواهید داشته باشید، آن روابط ربطی به درویشی ندارد. می‌خواهید ازدواج کنید، چه درویش باشد، چه نباشد، هر کسی ازدواج می‌کند. این ربطی به درویشی ندارد. با یک انسانی است، یک کارِ بشری می‌کنید یعنی کارِ انسانی، باید او را معادلِ یک انسان حساب کنید. ببینید انسان‌ها را از کجا می‌شناسید؟ به همان طریق او را بشناسید و الاً تقصیر خودتان است. البته درویش‌ها از این موارد، از این داستان‌هایی که خیلی اتفاق افتاده، به من خیلی نامه نوشتند،

خودِ طرف‌ها می‌دانند که به من نامه نوشتند، خیلی‌ها نوشتند می‌دانند، آنها می‌دانند ولی دیگران نمی‌دانند. اما شما بدانید که مردم چه انتظاری از درویش دارند یعنی مردم فکر می‌کنند و دلشان می‌خواهد که هر که درویش است، تمام محاسن را داشته باشد. تمام اخلاق شرعی را داشته باشد، محال است یک درویش دروغ بگوید، محال است یک درویش در اموال خیانت کند و مال شما را بخورد. اینها همه هست، نه! شیطان اینقدر قوی است که متأسفانه در وجود اکثر مردم، در وجود همه‌ی ما اکثراً، آن شیطان در ما قوی‌تر از رحمان شده. این حساب را باید بکنید، اینها درس زندگی است ولی روح این درس‌ها عرفانی است. نگوئید: من چطور دارم درس اخلاق و زندگی می‌دهم؟ نه! از اینها برای زندگی خودتان نتیجه بگیرید. به شما همه دسته‌جمعی اجتماع می‌گویند: خوب باش، ایمن باش، امین باش و آنوقت بگو من درویشم.

## فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح های شنبه، یک شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه، جمعه و مناسبت ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه ها.

۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورات العمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۲۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۵ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد، شهریور، مهر و آبان ۱۳۹۳	۲۷
۱۰۰	جزوات ۲۰۶ الی ۲۰۷ شامل: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	